



اخلاق محبت در آرا و اندیشه‌های آیت الله جوادی آملی

سید محمد رضا حجازی^۱

چکیده

محبت و عشق از عناصر کلیدی و زیربنایی در عرصه‌های معرفتی، اخلاقی و عرفانی است. از این رو پژوهش درباره آن در همهٔ ساحت‌های یادشده، می‌تواند بخشی اصلی از مباحث زیربنایی یا روبنایی شمرده شود.

جایگاه محبت در عرصهٔ اخلاق و رابطهٔ عمیق و تنگاتنگ آن با بخش‌های مختلف اخلاق و عرفان عملی، باعث می‌شود پیوندی ناگسستنی میان اخلاق و عرفان از یک سو، و اخلاق و محبت و عشق از دیگر سو، پدید آید. عمق این درهم‌تنیدگی تا جایی است که محبت و عشق به شکوفایی و شکل‌گیری یک نظام اخلاقی مبتنی بر محبت، منتهی شده است. این نظام اخلاقی مبتنی بر محبت و عشق که «اخلاق محبت» خوانده می‌شود، از یک جهت، مبانی کلامی و فلسفی خود را با عنصر محبت (محبت خدا) مرتبط می‌داند؛ و از جهت دیگر، در پرتو اصل محبت و عشق، به مسائل فرعی و موضوعات متنوع اخلاقی می‌پردازد.

در این پژوهش بر آنیم که با تکیه بر آرا و اندیشه‌های استاد فرزانه، آیت‌الله جوادی آملی، اصول و مبانی «اخلاق محبت» را بررسی و احصا نموده، جایگاه آن‌ها را در شاخصه‌دهی

۱. پژوهشگر در حوزه مطالعات اسلامی.

به یک ساختار نظام‌مند اخلاقی در مقایسه با سایر نظام‌های رایج و تعریف شده اخلاقی ترسیم کنیم. در نهایت شاخصه مبنایی برای تمایز «اخلاق محبت» و دیگر نظام‌های اخلاقی، به دست خواهیم داد.

اهم این اصول و مبانی، در چهارگروه کلی «معرفتی و معرفت‌شناختی»، «مبدأشناختی»، «انسان‌شناختی»، و «عملی و غایت‌شناختی» قرار می‌گیرند.

کلیدواژه‌ها: اخلاق محبت، اخلاق و محبت به خدا، محبت و عشق در اخلاق، محبت و عشق در عرفان عملی.

مقدمه

چیستی «اخلاق محبت»

کاوش درباره دو مفهوم «اخلاق» و «محبت» به صورت مجزا، چندان پیچیده و دشوار نمی‌نماید. مفهوم اخلاق در فلسفه اخلاق موضوع بررسی فلسفی بوده است؛ همان‌گونه که مفهوم محبت و مباحث مربوط به آن نیز در عرفان، اخلاق و فلسفه دین، به خوبی موضوع بحث و بررسی قرار گرفته است.

اما ترکیب این دو و عرضه مفهوم جدید «اخلاق محبت»، می‌تواند سرآغاز مباحث پیچیده و تأثیرگذار باشد و در عین حال، محل تضارب آرا و اندیشه‌های متنوع و گاه متعارض نیز قرار گیرد.^۱ «اخلاق محبت» و تبیین آن در قالب یک نظام اخلاقی مستقل در محافل علمی و در برابر سایر نظام‌های رایج اخلاقی، موضوعی بدیع، ابتکاری و نسبتاً جدید است. سخن از محبت و عشق الهی و جایگاه آن در ساختار پاره‌ای مسائل و احکام اخلاقی، و همچنین تأثیر آن بر شکل‌گیری بسیاری از فضایل اخلاقی (در اخلاق فضیلت) همواره در اندیشه‌های نظری و دست‌ورالعمل‌های اخلاقی و عرفانی اندیشمندان صاحب نظر، محل توجه بوده است.^۲ همچنین در دیگر ادیان الهی، به ویژه در مسیحیت، همواره بحث محبت و عشق به عنوان یکی از اصول و ارکان تأثیرگذار در تبیین نظام‌ها و فضایل اخلاقی، مطرح بوده است.^۳

۱. معادل‌های انگلیسی دیگری برای اصطلاح «اخلاق محبت» می‌توان یافت، از جمله:

Ethics of Love, Morality of Love, Love-based Ethics, Love-based Morality.

۲. برای نمونه ر.ک: مبحث عشق و محبت در نمط نهم اشارات؛ و مبحث محبت در المحجة البيضاء.

۳. برای تفصیل بیش‌تر در این زمینه، ر.ک: سیدمحمدرضا حجازی، جایگاه محبت الهی در فلسفه اخلاق

اما با این همه، سخن از «اخلاق محبت» به مثابه یک نظام منسجم و مستقل اخلاقی و به معنایی که در پی می‌آید، هرگز مطرح نبوده است. مقصود از آن، نظامی اخلاقی است که اصول، مبانی، مسائل و احکام اخلاقی خویش را بر مبنای رفیع و مستحکم عشق و محبت الاهی بنیان نهاده است و یا در نهایت، به آن قله رفیع و متعالی بازمی‌گردد؛ به گونه‌ای که این اصول و مبانی بتواند شاخصه و معیاری برای متمایز ساختن آن از دیگر نظام‌های اخلاقی باشد. چنین نظام اخلاقی‌ای را می‌توان امری بدیع و نو تلقی کرد که پیشینه تاریخی چندانی، برای آن نمی‌توان یافت.

هدف این تحقیق، پرداختن عمیق به تعامل اخلاق و محبت، عرفان و اخلاق، و رابطه آن‌ها با یکدیگر نیست؛ بلکه احصاء، بررسی و تبیین مبانی تأثیرگذار در ساختار یک نظام اخلاقی مبتنی بر محبت و عشق و یا برخاسته از محبت و عشق الاهی، بر اساس آرا و اندیشه‌های عالم فرزانه حضرت آیت الله جوادی آملی است. این امر را می‌توان پیش درآمد یا اصلی موضوعی برای «اخلاق محبت» در عرصه اخلاق دینی دانست.

اهم اصول و مبانی مؤثر بر عنصر محبت و عشق در «اخلاق محبت» یا متأثر از آن را می‌توان در چهار مجموعه کلی دسته‌بندی کرد:

عنصر محبت در مبانی معرفتی و معرفت‌شناختی نظام اخلاقی؛

عنصر محبت و عشق در مبانی مبدآشناختی نظام اخلاقی؛

عنصر محبت در مبانی انسان‌شناختی نظام اخلاقی؛

عنصر محبت در مبانی عملی و غایت‌شناختی نظام اخلاقی؛

عنصر محبت در مبانی معرفتی و معرفت‌شناختی نظام اخلاقی.

هر نظام اخلاقی در اصول و احکام و مسائل خود، از نوعی نظام معرفتی تبعیت می‌کند و بر اصول معرفت‌شناختی و مبادی معرفتی خاص، مبتنی است. از این رو، نتایج به دست آمده در مسائل، فروع و شاخه‌های نظری و عملی آن نظام اخلاقی، به نوعی، به آن اصول و مبادی معرفتی باز می‌گردد. مثلاً، اگر در مبادی تصدیقی یک نظام اخلاقی، گزاره‌های

اخلاقی، اثبات‌پذیر و بیانگر واقعیات نفس‌الامری باشد، احکام و مسائل اخلاقی مبتنی بر آن مبادی، از امور حقیقی حکایت می‌کند و برای هر کدام از آن احکام و محمول‌ها، می‌توان مابازاء عینی و واقعی در نظر گرفت. در مقابل، اگر مبادی تصوری و تصدیقی یک نظام اخلاقی، به گونه‌ای اعتباری و اثبات‌ناپذیر باشد، مسائل و احکام اخلاقی مبتنی بر چنین مبادی اصول معرفتی‌ای، هرگز نمی‌تواند بیانگر امور حقیقی و عینی باشد.

بنابراین، نوع معرفت انسان، وسعت و ضیق دایره معرفتی، درجات متفاوت این وسعت و ضیق، و همچنین ابزارهای تأثیرگذار در تحصیل معرفت، در شکل‌دهی معرفت اخلاقی هر نظام اخلاقی‌ای، مستقیماً تأثیر عمیقی خواهد گذارد. از این رو، اگر ابزارها و منابع شناختی انسان را به نحوی به رکن رکین محبت الاهی ربط دهیم، و میان عشق به خدا در مقام منشأ و سرچشمه معارف، و معرفت انسان در جایگاه خمیرمایه نظام اخلاقی، نوعی پیوند برقرار کنیم، در این صورت، شاکله معرفتی و اصول نظام اخلاقی محبت‌محور به گونه‌ای شکل می‌گیرد که می‌توان آن را «اخلاق محبت» نامید. بر اساس این اصل و مبنا، نوع معرفتی که زیربنای یک نظام اخلاقی محبت‌محور قرار می‌گیرد و همچنین رابطه معرفت انسان با اصل محبت الاهی و میزان تأثیر و تأثر این دوازده‌گانه در این نظام اخلاقی، تبیین می‌شود و در نهایت، می‌تواند معیاری برای «اخلاق محبت» و تمایز آن از دیگر نظام‌های اخلاقی باشد.

در ادامه این بخش، می‌کوشیم برقراری این رابطه را بررسی کنیم و نوع معرفتی که می‌تواند معیار، شاخصه تمایز و زیربنای اخلاق محبت تلقی گردد، تبیین نماییم.

تأثیر و تأثر محبت و معرفت

در یک نظام اخلاقی محبت‌محور، میان محبت و مبانی معرفتی، رابطه‌ای تنگاتنگ وجود دارد. به عبارت دیگر، هر یک از دو عنصر محبت و معرفت، بر یکدیگر تأثیر و تأثر دارند و در نتیجه، ثمره این تأثیر و تأثر در احکام و مسائل مترتب بر آن ظاهر می‌گردد. مثلاً محبت برخاسته از معرفت می‌تواند زمینه‌ساز اموری باشد که در حیطه عمل، تجلی می‌یابد و یا بر آن

امور تأثیر بگذارد؛ اموری همچون اطاعت و تبعیت از محبوب. بنابراین می‌توان گفت «محبت، واسطه‌ای است میان معرفت و اطاعت: محبت از سوی معلول معرفت است و از طرفی، علت طاعت؛ زیرا محبت، بی معرفت به دست نمی‌آید؛ چنان‌که اطاعت، بدون محبت حاصل نمی‌گردد (جوادی آملی، تسنیم ج ۱۴، ص ۴۲). بر این اساس، هر اندازه معرفت آدمی رشد بیش‌تری داشته باشد، محبتی متعالی‌تر و مقام حبی برتری نصیب عارف می‌گردد. هر قدر عارف واله در مراتب حبی، عروج داشته باشد، به مراتب والاتری از طاعت و تبعیت دست می‌یابد و به بارگاه متعالی عبودیت و بندگی، شرفیاب می‌گردد.

محبت زائیده معرفت

ریشه محبت، در معرفت و نحوه ساختار و چیش اصول و مبانی آن، قرار دارد. «انسان، موجودی کمال طلب است؛ از این رو، اگر مطلوب خود را که همان کمال است، در شیء یا شخصی ببیند، محبت و علاقه به آن، در دلش جا می‌گیرد و تلاش می‌کند به آن نزدیک شود، و خود را شبیه آن گرداند. بدین ترتیب، محبت، از یک سو معلول معرفت و از سوی دیگر، علت انقیاد در برابر کامل است؛ پس هرچه ادراک و معرفت بیش‌تر باشد، محبت بیش‌تر می‌شود و در نتیجه، اطاعت افزون‌تری را به دنبال دارد» (جوادی آملی، ادب فنای مقربان، ج ۲، ص ۳۳۱). بنابراین «محبت به دو چیز وابسته است: وجود کمال در محبوب؛ و معرفت محب نسبت به آن. از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «إذا تجلّی ضیاء المعرفة فی الفؤاد هاج ریح المحبّة [مصباح الشریعه، باب اول، ص ۴]؛ اگر نور معرفت بر دل بتابد، نسیم محبت می‌وزد. (ادب فنای مقربان، ج ۲، ص ۳۳۱).

اگر انسان در مراحل کمالی اخلاق و عرفان، به محبت برخاسته از معرفت حقیقی دست یابد، این محبت می‌تواند وی را در مراحل عملی اخلاق و عرفان به سرمنزل عبودیت و اطاعت، رهنمون گردد. البته برای دستیابی به چنین محبت اطاعت‌آور و عبادت‌زایی، نوع ویژه‌ای از معرفت لازم است. استاد فرزانه در این زمینه می‌فرماید: «معرفت راستین، محبت

می‌آورد؛ و محبت، عامل عبادت است؛ ولی هر عبادتی محصول محبت نیست. چنان‌که هر معرفتی نیز محبت نمی‌آورد؛ وقتی محبت بین معرفت و عبادت قرار گرفت، علت عبادت خاصی است که محصول محبت است؛ و نیز علامت معرفت مخصوصی است که به عنوان عامل پیدایش محبت سهم بسزائی دارد... آن محبتی که زمینه عبادت خاصه اوست و آن معرفتی که عامل پیدایش محبت است، معرفت خدا با همه اسمای جمال و جلال او است» (جوادی آملی، حکمت نظری و عملی در نهج البلاغه، ص ۱۵۴).

نکته دیگری که در همین مرحله می‌تواند در نظر گرفته شود مسأله قداست بخشی به گزاره‌های اخلاقی مبتنی بر «معرفت حبی» است. اوامر، نواهی، گزاره‌ها و حتی توصیفات اخلاقی - که در مجموع «معرفت اخلاقی» را شکل می‌دهد - قداست می‌یابد، چون بر مبنای متعالی محبت و عشق به خداوند مبتنی گشته و از یک منشأ قدسی سرچشمه گرفته است. این ویژگی می‌تواند در ابعاد مختلف یک نظام منسجم اخلاقی، آثار چشمگیری داشته باشد.

روش‌شناسی نظام اخلاقی

ساختار ارزشی یک نظام اخلاقی، همواره بر استفاده از روش‌های معرفتی اصیل و ریشه‌دار، مبتنی است. این اصالت می‌بایست در دو گستره عملی، مورد توجه قرار گیرد: از یک سو استحکام و اصالت آن روش یا روش‌ها در مجموعه‌ای از معارف بنیادین به ثبوت رسیده باشد؛ خواه به صورت بدیهی و ضروری، و خواه از طریق برهان و استدلال عقلی. از سوی دیگر، استحکام و اصالت ترتب یافتن فروع و آثار عملی و معرفتی آن نظام ارزشی بر آن معارف بنیادین، به درستی محک خورده باشد. به عبارت دیگر، اگر یک نظام اخلاقی، مبتنی بر محبت و عشق یا برخاسته از آن باشد، می‌بایست روش‌های به کار گرفته شده در آن برای تحصیل هرگونه معرفت و شهود عرفانی - خواه به صورت بنیادین و زیربنایی و خواه به صورت روبنایی و عملی - اصالت و حقیقت خویش را از ساحت عشق و محبت، دریافت کند؛ و هرگونه کارایی روش‌شناختی خود را مدیون همان محبت و عشق بدانند. برای نمونه به برخی

از این روش‌های برگرفته از بنیان‌های محبتی معرفت‌ساز و آگاهی‌بخش، اشاره می‌کنیم.

الف: پیروی از راهنما و پیمایش راه محبت

برخلاف برخی از برداشت‌های معرفتی و شهودی برآمده از براهین عقلی و یا مشاهدات نفسانی، معرفت و شهودی که بر اساس محبت و جذبۀ برای انسان حاصل می‌گردد، می‌بایست با هدایت هادیان و ارشاد رسولان و ایقاز اولیاء صورت پذیرد. این‌گونه معرفت و محبت، هرگز به صورت حقیقی و واقعی (و نه صرفاً صوری و ظاهری) به دست نخواهد آمد، مگر از طریق پیمودن مسیر هدایت، بندگی و اطاعت. بندگی و اطاعت در این مسیر و برای دستیابی به این مقصود، خود عین جذبۀ و انجذاب است؛ و این، خود سرچشمۀ همان معرفت حقیقی و شهود نفس‌الامری برخاسته از محبت و اشتیاق الاهی است. بنابراین گام برداشتن در مسیر سیروسلوک و تلاش برای کسب کمالات اخلاقی و درجات عرفانی، همگی نیازمند دلیل و راهنماست. استاد فرزانه در این باره می‌نویسد: «انسان برای پیمودن راه محبت، راهنما می‌خواهد؛ از این رو پیامبر اکرم ﷺ رسالت دارد به مردم بگوید که اگر دوستدار خدایید، از من پیروی کنید تا محبوب او شوید (همو، تسنیم، ج ۱۴، ص ۳۶). بنابراین پیروی و تبعیت از محبوب نه تنها شرط نایل آمدن به مقام محبوبیت است، که شرط دستیابی به اصل محبت و جذبۀ نیز هست.

ب: محبت خدا، طریق فهم قرآن

فهم قرآن و ارجاع به آیات الاهی برای کسب معرفت بنیادین در نظام اخلاقی مبتنی بر محبت، یکی از منابع مستحکمی است که می‌تواند در مجموعه معرفت‌های به دست آمده در یک نظام منسجم، تأثیرگذار و بلکه بنیان‌ساز باشد. آیات قرآن، اصیل‌ترین و مهم‌ترین منبع و روش دستیابی به هرگونه معرفت الاهی و شهود عرفانی و حقیقی است؛ این منبع تنها در حوزه معارف و مبانی و مسائل اخلاقی به کار می‌رود، بلکه بنیادی‌ترین و جوشان‌ترین چشمه

زالال معرفتی برای هر گونه معرفت دینی و الهی در تمامی حوزه‌های معارف دینی نیز می‌باشد. برای رسیدن به فهم این معارف الهی و دستیابی به چشمه جوشان این عرفان حقیقی، روش‌های گوناگونی وجود دارد؛ همان گونه که برای تحصیل قابلیت برای فراگیری آن و دستیابی به حقیقت آن، به شرایط ویژه‌ای نیز نیاز است.

در دیدگاه حضرت استاد، «مهم‌ترین طریق فهم قرآن، راه محبت خدا بوده، همان گونه که مهم‌ترین شرط دستیابی به آن معرفت و شهود، طهارت و پاکی است. سرّ این اختصاص، آن است که قرآن، همان طوری که از مسیر طهارت عبور می‌کند، از مجرای محبت نیز می‌گذرد. نه انسان غیر طاهر قرآن را می‌فهمد و نه انسانی که از محبت خدای سبحان بی‌بهره است، از آن استفاده می‌کند؛ زیرا خدای متعال با دوستانش سخن می‌گوید و جز دوستانش نیز تحلیل وحی الهی نسبت به مؤمنان بهره‌مند از کلام خدا و کافران محروم از آن، همانا در محور محبت حق و دوستی باطل است؛ و جمع هر دو محبت و نیز حق و باطل محال می‌باشد؛ ﴿بل نقدف بالحق علی الباطل فیدمغه فإذا هو زاهق﴾ (یاء/ ۱۸)؛ چنان‌که رفع هر دو هم ممتنع خواهد بود؛ ﴿ماذا بعد الحقّ إلا الضلال﴾ (یونس/ ۳۲) و برای انسان نیز دو مرکز اندیشه و اراده نیست تا یکی جای محبت حق و دیگری جای محبت باطل باشد؛ ﴿ما جعل الله لرجلٍ من قلبین فی جوفه﴾ (احزاب/ ۴)» (همو، سرچشمه اندیشه، ج ۱، ص ۲۵۵).

ایشان در ادامه به برخی شواهد قرآنی و روایی اشاره می‌کند تا هم دلیلی باشد بر اصل تأثیرگذاری محبت در فهم کلام الهی و هم بر وجود درجات در آن محبت که طبعاً درجات در فهم رانیز در پی خواهد داشت: ﴿قل إن کنتم تحبون الله فاتّبعونی یحببکم الله...﴾ (آل عمران/ ۳۱)؛ کسی که دوست خدای سبحان است، سخن او را از حبيب او می‌شنود و آن را می‌پذیرد و به آن عمل می‌کند و به استناد آیه یادشده حضرت امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «هل الدین إلا الحبّ» (تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۲۷)؛ و کسی که دوست خداوند نیست، وحی او را از محبوب او نمی‌یابد و به آن عمل نمی‌کند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که واسطه فیض کلام الهی است، میزان

محبت است؛ چون آن حضرت بر اساس محبت به ادب خدایی، تأدیب شد؛ چنان که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: **إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَدَّبَ نَبِيَّهُ عَلِيَّ مَحَبَّتَهُ** (همان، ص ۳۸۹)، فقال: **﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ﴾** (قلم / ۴). کسی که از قذارت‌ها پاک گردد، کلام‌الاهی را زیامبر **مَطْهَرٌ** می‌شنود؛ زیرا خدا دوست پاکیزگان است؛ **﴿... فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ﴾** (توبه / ۱۰۸)؛ و نیل به این مقام، بدون گذشت از محبت‌های باطل میسر نمی‌باشد **﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تَحِبُّونَ﴾** (آل عمران / ۹۲)؛ و آن‌ان که گرفتار محبت باطلند، از فهم کلام خدا محرومند **﴿كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ﴾** (قیامه / ۲۰-۲۱)؛ **﴿و تَحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا﴾** (فجر / ۲۰)؛ **﴿وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ﴾** (عادیات / ۸)؛ **﴿و مِنْ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ﴾** (بقره / ۱۶۵). در همه موارد یادشده، تنها مانع ادراک صحیح وحی الاهی، همانا محبت باطل است؛ زیرا اساس دین، محبت حق است **«... وَأَقَامَ دَعَائِمَهُ عَلَيَّ مَحَبَّتِهِ»** (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۸) و محبت باطل با محبت حق، سازگار نیست و بدون تخلیه دل از دوستی باطل، تجلیه آن به محبت حق و سپس به دریافت وحی الاهی میسر نخواهد بود؛ زیرا محبت باطل، پرده‌ای است که جلو دید عقل را می‌گیرد.

چون راه تکامل انسان، همانا شنیدن کلام کمال محض است و تنها راه آن نیز طریق محبت حق است و تنها طریق آن نیز توحید در محبت است؛ لذا سالکان واصل که أسوه دیگر راهیان وصولند، در نیایش‌های خود چنین می‌گویند: **«... وَ قَلْبِي بِحُبِّكَ مَتِيمًا»** [دعای کمیل]؛ **«... أَللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تَمَلَأَ قَلْبِي حُبًّا لَكَ»** [دعای ابو حمزه ثمالی]؛ **«إِلَهِي فَاجْعَلْنَا مِنْ أَمْطَفِيَّتِهِ لِقُرْبِكَ وَ وِلَايَتِكَ وَ أَخْلَصْتَهُ لِرُؤُودِكَ وَ مَحَبَّتِكَ ... وَ هَيَمَتْ قَلْبَهُ لِإِرَادَتِكَ... وَ فَرَّغَتْ فِرَاغَهُ لِحُبِّكَ...»** [صحیفه سجادیه، مناجات‌المحبین] (همو، سرچشمه اندیشه، ج ۱، ص ۲۵۸).

بر اساس این آیات و روایات، تنها راه رسیدن به محتوای کلام الاهی، پیمودن طریق محبت خداست و رهزن آن نیز دوستی دنیاست و مراتب فهم کلام خدا به نسبت درجات محبت حق خواهد بود و درکات حجاب و محرومیت از ادراک وحی الاهی به نسبت مراتب دلباختگی به دنیای باشد.

علاوه بر این شواهد، ایشان در تأیید برداشت خویش از این موضوع، به سخن برخی حکیمان متأله استناد کرده، می‌فرماید:

تنها مدار بهره‌وری از وحی الاهی محبت حق است؛ و چون بین محب و محبوب، فرق فراوان است، کسی که فقط محب خداست و هنوز محبوب خدا نگشته، فقط از کتاب خدا بهره‌مند می‌شود؛ نه از کلام آن حضرت؛ اما کسی که به درجه محبویت نایل آمد، نه تنها از کتاب الاهی استفاده می‌کند، بلکه از کلام حق نیز مستفیض خواهد شد. در نتیجه، مراتب تفسیر قرآن به درجات محبت می‌باشد...

لذا خدای سبحان، حبیب خود را مبین کلام خویش قرار داد؛ ﴿... و أنزلنا إليك الذكر لتبين للناس ما نزل إليهم﴾ (نحل / ۴۴) و این معلم اول و اولین معلم، نه تنها احکام فرعی آن را به صورت سنت (قول و فعل و تقریر) بیان فرمود، بلکه حکم و معارف غیبی و لطایف شهودی و براهین عقلی و آداب سیروسلوك راهیان الاهی و سُنن تهذیب و تزکیه متخلقان خدایی آن را نیز به صورت ادعیه و مناجات‌های رمزی و خطبه‌های توحیدی و... تبیین فرموده است؛ زیرا سفارت پیامبر اکرم ﷺ بیان همه مضامین قرآن است، نه برخی از آن؛ و هر کسی از يك راه، پیوند محبت با حبیب خدا را تحکیم می‌نماید و از همان راه، وحی الاهی را دریافت می‌نماید.

چون اصول کلی معارف قرآن در سه رشته خلاصه می‌شود: قال النبی ﷺ: ﴿إنَّما العلم ثلاثة آية محكمة أو فريضة عادلة أو سنة قائمة و ما خلاهن فهو فضل﴾ (اصول کافی، ج ۱، باب صفة العلم و فضله، ص ۳۲، ح ۱)؛ هر کسی با پیمودن یکی از همین راه‌های سه‌گانه، با آن کون جامع و انسان کامل که مظهر حبّ تام است، ارتباط برقرار می‌نماید و مفسر قرآن از همان بعد خاص و علم ویژه، مربوط به محور محبت خود خواهد شد و هر انسانی بهره‌ا او همان است که به عنوان ره‌توشه تحصیل نموده...» (جوادی آملی، سرچشمه اندیشه، ج ۱، ص ۲۵۹).

نتیجه این که روشی در معرفت حبی به کار گرفته می‌شود که خود نیز بهره‌ای از محبت

داشته باشد و شکل‌گیری، انسجام و تأثیرگذاری خود را از طریق علقه حبسی و جذبۀ شوقی، دریافت می‌کند.

ج: سلوک و جذبۀ

یکی از مهم‌ترین روش‌ها برای بهره‌مندی از معرفت‌شهودی و عرفانی، سیروسلوک عملی و یا جذبۀ شوقی است. معرفتی که از این دوراه حاصل می‌گردد، در رتبه و درجه به یک اندازه نیست و در میزان تأثیرگذاری نیز در یک مرتبه نمی‌باشند؛ اما در هر درجه‌ای که باشند، پیوند حبسی و تأثیر محبت در کسب آن معرفت کاملاً قابل مشاهده است.

استاد در تبیین این دوروش معرفت‌ساز (سلوک و جذبۀ) و تفاوت‌های عملی و مرتبه‌ای آن دو می‌فرماید: «انبیای الاهی به اندازه محبوب بودنشان، مجذوبند؛ و در آن مرتبه که فقط محبند و هنوز محبوب نشدند، سالکند؛ لذا سیر آنان تلفیقی از سلوک و جذبۀ است، بر خلاف پیامبر اکرم ﷺ که محبوب خالص است و لذا مجذوب محض خواهد بود؛ قهراً انبیا که مفسران کلام الاهی‌اند، تفسیر آنان معجون‌ی از جذبۀ و سلوک می‌باشد؛ ولی تفسیر پیامبر ﷺ تفسیر ناب جذبۀ محض است... از آن جهت که طی طریق محبت، گوش دل محب را به سروش محبوب آشنا می‌سازد؛ مرحوم صدرالمآلهین می‌فرماید: «... ولو كنت ذاسم باطنی فی عالم العشق الحقیقی والجذبۀ الباطنیة والمحبّة الإلهیة لكنت ممن یسمع أسماؤه ویشاهد أطواره» (اسفار، ج ۷، ص ۳۱).

بر اساس این بیان استاد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که بر اساس مبانی نظری نظام اخلاق محبت، این سلوک در مراحل اولیه، عارف و سالک مسیر کسب کمالات را با مجموعه‌ای از معارف آشنا می‌سازد و راه را برای پیمایش او هموار می‌کند؛ اما در مراحل بالاتر - که به شوق و محبت، تحصیل می‌گردد - انجذاب باطنی و عشق حقیقی، وی را به سرچشمه حقیقی معرفت می‌رساند؛ و از کوثر حبسی سیراب می‌کند؛ آن‌گاه وی به شهود اسما و اطوار مشغول می‌شود و در نهایت، به معدن عظمت متصل می‌گردد.

عنصر محبت و عشق در مبانی مبدأشناختی نظام اخلاقی

دومین حوزه تأثیرگذار در معیاربخشی به اخلاق محبت، حوزه اعتقاد و معرفت به مبدأ هستی است. پرداختن به مبدأ و مسائل مربوط به آن، و همچنین بررسی جایگاه محبت و عشق در مبحث مبدأشناسی، از دو جهت می‌تواند از اصول مبنائی اخلاق محبت به شمار آید: (۱) از جهت تأثیرگذاری عنصر محبت در شکل‌گیری اصل معرفت به مبدأ و تحصیل درجات متعالی آن معرفت؛ و (۲) از نظر نقش داشتن نوع معرفت به دست آورده از محبت و عشق، در شناخت و دستیابی به مراتب عالی کمال انسانی در سیروسلوک اخلاقی - عرفانی. این مراتب همان قرب و نزدیکی حبی و معرفتی، به خیر و کمال مطلق می‌باشد. در صورتی که مبحث اخلاق محبت را در هر یک از این ساحت‌ها پیگیری کنیم، بی‌تردید معرفت به مبدأ و باور داشتن به یک حقیقت متعالی، می‌تواند در شاکله‌بخشی به آن نظام اخلاقی، نقشی بنیادین ایفا نماید. برای تبیین بیش‌تر این تأثیرگذاری، مباحث مربوط به اصل مبدأشناختی را در عناوین ذیل پی می‌گیریم.

برهان محبت برای اثبات خدا

براهین اثبات خدا هم در کلام و فلسفه دین و هم در فلسفه اولی و حکمت متعالیه، به شکل‌های گوناگونی بیان شده است. یکی از براهینی که بیش‌تر صبغه قرآنی دارد، برهان محبت برای اثبات خدای متعال است. بنا بر نظر استاد فرزانه، نمونه‌ای از «تلفیق حکمت نظری و عملی را می‌توان در استدلال ابراهیم خلیل علیه السلام ملاحظه کرد. آن حضرت برای اثبات این مطلب که بیش از یک ربّ و مدبّر در جهان، موجود نیست (توحید ربوبی)، برهان را از راه محبت مطرح می‌کند، و حد وسط برهان و دلیل توحید ربوبی را «محبت» قرار می‌دهد که ربّ من کسی است که محبوب باشد و آنچه طلوع و غروب دارد، محبوب نیست، ﴿لَا أُحِبُّ إِلَّا فُلِينَ﴾؛ در این جا سخن از محبوب است؛ زیرا انبیا وجود خدا را با فرضیه صرف یا بحث نظری خشک، اثبات نمی‌کنند؛ بلکه توحید را همراه با تربیت، و ربّ را به عنوان محبوب، و

علم به وجود خدا را همراه با ایمان برای مردم بیان می‌کنند. رب کسی است که انسان بروی اعتماد نماید و به او تکیه کند و از وی استعانت جوید، او را ولی و حلال مشکلات خود بداند؛ اگر نعمتی دید، از وی شاکر باشد؛ یاد او را در دل جای دهد و به دوستی با وی، آرام گیرد؛ و برای او کشش معنوی ایجاد کند. این‌ها معیار محبت، ولایت، استعانت، توکل و... است که تنها نسبت به «الله» صحیح است»^۱ (همو، توحید در قرآن، ص ۶۷).

تقریر استدلال به این شکل است که «اساس استدلال حضرت خلیل علیه السلام محبت است که حدّ وسط برهان قرار گرفته است. جمله «من آفل را دوست ندارم»، یعنی چون محبت به مبدأ کمال، رافع نیاز فطری است، اگر محبوب گاهی باشد و زمانی نباشد، لازم آن، مقطعی بودن محبت است؛ در حالی که فطرت دائم هرگز بدون محبت نیست، زیرا فطرت پیوسته تشنه کمال مطلق است، از این رو محبت او نیز دائمی است؛ و محبت دائمی، محبوب حاضر و همیشگی می‌طلبد، نه محبوب غایب. اگر رابطه بین محب و محبوب بر اثر زوال یا غیبت محبوب گسیخته شود، دیگر محبتی وجود ندارد؛ در حالی که کشش به کمال مطلق و دوستی کمال بی‌کران، فطری و ذاتی انسان است» (همو، تفسیر انسان به انسان، ص ۱۸۲).

ایشان در جای دیگر، با بیانی روشن و مستند به دیدگاه علامه طباطبایی (ره) در تبیین

۱. ایشان در کتاب توحید در قرآن تقریر برهان را به صورت دو قیاس اقترانی بیان می‌کنند: «احتجاج حضرت ابراهیم علیه السلام به صورت فنی و منطقی دارای دو قیاس اقترانی است: یکی به صورت شکل اول و دیگری به صورت شکل دوم. قیاس اول عبارت است از: ستاره و ماه و خورشید، آفلند، (فلما أفل): و هیچ آفلی محبوب نیست: «إني لأحبّ الأفلين»؛ پس هیچ يك از ستاره و ماه و خورشید، محبوب نیست. قیاس دوم عبارت است از: اجرام مزبور، محبوب نیستند؛ و خدا کسی است که محبوب باشد؛ پس اجرام مزبور خدا نیستند.» وی آن‌گاه پنج ویژگی و خصوصیت برای برهان محبت ذکر می‌کند: ۱. خالی بودن از پیچیدگی فنی و اصطلاحی؛ ۲. حاوی برهان شهودی و عقلی؛ ۳. مفید یقین منطقی؛ ۴. جامعیت برهان محبت؛ و ۵. درآمیخته شدن معرفت با محبت (ر.ک: توحید در قرآن، ص ۷۸-۹۶).

مطلب (طباطبایی، ج ۷، ص ۱۸۴) می‌گوید: «ربوبیت، حقیقتی است دلربا و واقعیتی است دلپذیر که چشم قلبِ مربوب به سوی او مجذوب است و پای دل وی به سمت او پویا؛ و هرگز محبت خداخواهی از جان انسان جدا نمی‌شود؛ بنابراین، چیزی می‌تواند رب انسان باشد که هر لحظه این کشش درونی مربوب را حفظ کند و به آن پاسخ مثبت دهد؛ و چیزی که بر اثر محدود بودن، محکوم به غیبت و زوال است، نمی‌تواند رب باشد؛ زیرا دل به سمت او گرایش ندارد و جان، مجذوب او نیست» (همو، الانسان والفطرة، ص ۲۴۲-۲۴۸).

ایشان در تبیین درجات متعالی توحید در محبت، به حدیث نبوی در زمینه اذکار محبوب حق تعالی اشاره نموده که ره‌آورد آن می‌تواند این کلام متعالی باشد که سرِّ محبوب تر بودن امری به اعتبار شدت اشتغال آن بر توحید می‌باشد:

«عن أبي ذر عن رسول الله ﷺ: انه قال: أحب الكلام إلى الله ما اصطفاه الله لملائكته:

سبحان ربِّي وبحمده (أو سبحان الله وبحمده) (تفسير الدرالمشور، ج ۱، ص ۱۱۳).

اشاره: اولاً، ذات اقدس خداوند، کمال محض است و هر کمالی، محبوب است؛ ولی کمال ذاتی و نامتناهی، محبوب ذاتی است. ثانیاً، همهٔ معارف و مآثر هستی که به آن کمال ذاتی منتهی می‌شود، از محبت منتهی به آن محبت ذاتی برخوردار است. ثالثاً، محبوبیت مراتبی دارد که ترتب آنها به ترتب درجات وجودی آن مآثر برمی‌گردد. رابعاً، تسبیح و تحمیدی که خداوند برای فرشتگان انتخاب کرد، آمیخته با توحید الاهی است که تهلیل، عهده‌دار آن است و هر ذکری به اندازهٔ اشتغال آن بر توحید، محبوب است. بنابراین، سرِّ محبوب تر بودن دو ذکر مزبور به اعتبار شدت اشتغال آنها بر توحید خواهد بود که اصل الاصول است» (همو، تسنیم، ج ۳، ص ۱۵۹).

با دقت در مجموعهٔ این تقریرها از برهان محبت، می‌توانیم به این نکات دست یابیم:

یکم: انسان ذاتاً و فطرتاً دارای قوهٔ بسیار فعال و پرجاذبه‌ای به نام محبت و عشق است که

در بسیاری از عرصه‌ها، حتی عرصهٔ اندیشه و اعتقاد، می‌تواند نقش برجسته‌ای داشته باشد.

دوم: این نیروی پرجاذبه در عالی‌ترین تجلی، جاذبه به سمت کمال و در متعالی‌ترین نمونه، کمال مطلق و بی‌نقص و عیب ابراز می‌دارد.

سوم: خداوند متعال به عنوان کمال مطلق و بی‌بدیل، همواره متعلق این عشق انسانی بوده، انسان ذاتاً و فطرتاً همواره شیدای آن کمال مطلق و محبوب سرمدی است؛ گرچه در بسیاری موارد، در انطباق مصداقی آن دچار خطا می‌شود.

چهارم: اگر عیب و نقص داشته باشد، خود به خود و بدون نیاز به دلیل، از محدوده‌ی محبت فطری انسانی خارج گشته، به صورت حقیقی نمی‌تواند متعلق عشق انسانی قرار گیرد.

پنجم: اثبات خداوند متعال و به ویژه ربوبیت سبحانی از طریق برهان محبت و به تقریری که بیان شد، می‌تواند نتایجی برای مبحث مبانی «اخلاق محبت» به دنبال داشته باشد. این که با اثبات ربوبیت الاهی از راه علقه محبتی، انسان محب، مبنای اعتقادی خود را بر اساس معرفت حُبی پایه‌گذاری می‌کند که خود منشأ دستیابی به یک منبع فیاض و متعالی برای جذب و سلوک عرفانی و اخلاقی است. چنین جاذبه‌ای می‌تواند انسان عاشق را تا سرمنزل قرب به کمال مطلق و تحصیل مقامات عالی عرفانی و کمالات متعالی اخلاقی رهنمون گردد. در ساحت سلوک و عمل نیز این امر می‌تواند راه سیروسلوک را تا دستیابی به قلّه رفیع کمال متعالی - که همان مُحب و محبوب ذات اقدس الاهی شدن است - هموارسازد. آنچه بیان شد، تنها یکی از نتایج معرفتی و اعتقادی برگرفته از محبت و عشق به خداوند است. نتایج دیگری نیز بر این شیدایی مترتب است که به پاره‌ای از آن‌ها به اجمال اشاره می‌شود.

اثر تکوینی محبت الاهی

ثمره دیگر محبت خداوند متعال، اثر تکوینی آن بر انسان است. برخلاف رابطه محبت میان انسان و غیر خدا، رابطه حبی بین انسان و خدای سبحان، می‌تواند منشأ مقامات عالی‌ای شود که در تعبیر روایی از آن به «مقامات تکوینی»، «ولایت تکوینی» یا «خداگونه‌شدن» تعبیر شده است. استاد در این زمینه می‌نویسد: «تابع احکام خدا، محبوب



وی می‌شود. دوستی در بشر که از اوصاف عاطفی است، در محبوب اثر تکوینی به بار نمی‌آورد؛ لیکن دوستی الاهی، محبوب را صاحب مقام تکوینی می‌کند که وی به اذن محب خود کاری می‌کند که مقدر دیگران نیست؛ چنان‌که کارهای درست مقدر دیگران را با صیانت از نقص و عیب می‌کند و این ویژگی، همان ولایت تکوینی است که به اذن خداوند در محبوب او ظهور می‌کند.

این حقیقت را حدیث معروف قرب نوافل تشریح می‌کند که در جوامع روایی فریقان آمده است.^۱ وقتی اثر قرب نوافل همان باشد که در حدیث معروف آمده است، اثر قرب فرائض، برتر از آن خواهد بود: گاهی خداوند در مقام فعل (نه در مقام ذات و نه در مرتبه اسمای ذات) مجاری ادراکی و تحریکی انسان محبوب خود می‌شود؛ و زمانی، انسان کامل محبوب، مجاری ادراکی و تحریکی خداوند در مرتبه فعل (نه ذات و نه اسمای ذات) می‌گردد؛ و تفاوت «كنت سمعه و بصره...» در قرب نوافل با «عین الله و اذن الله و ید الله...» شدن در قرب فرائض همین است. بنابراین محبوب الاهی صاحب مقام است؛ نه صرف طرف اضافه مفهوم محبوبیت که رهاورد تکوینی نداشته باشد» (همو، تسنیم، ج ۱۴، ص ۴۷).

با برخورداری از ولایت تکوینی و خداگونه شدن،^۲ انسان مُحب نه تنها بر پیمودن مسیر

۱. برای نمونه ر.ک: الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲؛ و کنز العمال، ج ۱، ص ۲۳۰.

۲. استاد در تبیین صحیح ولایت تکوینی و ترسیم آن به دور از تشبیه و تجسیم از تعبیر خداگونه شدن که در متون ادیان ابراهیمی نیز آمده، پاره‌ای از این متون را تفسیر و تبیین نموده‌اند؛ مثلاً: «این اصل که انسان شبیه خدا آفریده شده است، اساس تعلیمات دانشمندان یهود درباره وجود انسانی است. از این لحاظ، انسان بر همه مخلوقات جهان، فضیلت دارد؛ و خود نشان می‌دهد که عالی‌ترین نقطه در کار آفرینش است. انسان محبوب است؛ زیرا شبیه خدا آفریده شده است (تلمود، فصل سوم، انسان، ترجمه از متن انگلیسی، امیر فریدون گرگانی، ص ۸۷)؛ و در الاهیات مسیحی کتاب مقدس وضع اولی انسان را چنین



کمالات اخلاقی و عرفانی توانمند و پرانگیزه خواهد شد، که این مقام تکوینی، خود می‌تواند یک کمال متعالی اخلاقی و عرفانی برای وی محسوب گردد.

محبت توحیدی و توحید محبتی

محبت توحیدی یعنی یگانه بودن محبوب در علقه حُبی، که اثری دیگر از محبت و عشق الاهی است که برای انسان مُحب حاصل می‌شود. به بیان روشن‌تر، انسان سالک در مسیر حب الاهی، مقام تمامیت و کمالیت در حب را طلب می‌کند و در حقیقت، مقصود او در سیروسلوک حبی، دستیابی به حب اتم و اکمل است که تنها در پرتویگانگی محبوب، میسر می‌شود. زیرا آن محبوب واحد است که بساطت تام و تمامی حسن و کمال را به نحو اتم و اکمل دارد. ایشان برای اثبات این نکته می‌نویسد: «چون راه تکامل انسان، همانا شنیدن کلام کمال محض است و تنها راه آن نیز طریق محبت حق است و تنها طریق آن نیز توحید در محبت است، لذا سالکان واصل که آسوه دیگر راهیان وصولند، در نیایش‌های خود چنین می‌گویند: «... وَقَلْبِي بِحَبِّكَ مَتِيمًا» [دعای کمیل]؛ «... أَللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تَمَلَأَ قَلْبِي حُبًّا لَكَ» [دعای ابو حمزه ثمالی]؛ «إِلَهِي فَاجْعَلْنَا مِمَّنْ اصْطَفَيْتَهُ لِقُرْبِكَ وَوَلَايَتِكَ وَأَخْلَصْتَهُ لِدُوكَ وَمَحَبَّتِكَ... وَهَيْمَتَ قَلْبِهِ لِإِرَادَتِكَ... وَفَرَّغْتَ فُؤَادَهُ لِحَبِّكَ...» [صحیفه سجادیه: مناجات المحبّین] (همو، سرچشمه اندیشه، ج ۱، ص ۲۵۸).



بیان می‌دارد: «به صورت خدا و شبیه خدا». از نظر زبان عبری، ظاهراً تفاوت زیادی بین صورت و شبیه بودن وجود ندارد و نباید کوشش نماییم که میان این دو، تفاوت‌هایی پیدا کنیم، ولی باید بفهمیم مقصود اصلی چیست. (الاهیات مسیحی، ص ۱۴۵ - ۱۵۰). خلاصه آن‌که، تعبیر به آفرینش انسان به صورت خدا و شبیه خدا در اصول تعلیمی یهود و در مبادی و منابع تعلیم دینی ترسا، رایج است. عمده، توجیه آن است، تا معرفت الاهی از گزند هر گونه تجسیم، و آسیب هر سنخ تشبیه، و آفت هر گونه حلول و اتّحاد با موجود ممکن، مصون بماند و همان وصف تابناک «پاکی» و «سبحان» همچنان از تاراج تحریف و توهم ناروا، در جای اصلی خود قرار گیرد. (ر.ک: تسنیم، ج ۳، ص ۵۱۹ - ۵۲۱).

این محبت توحیدی، از یک سو برگرفته از سرمنشأ یگانه‌ای است که سرچشمه آن به منبع فیاض علی‌الاطلاق باز می‌گردد؛^۱ و از سوی دیگر، نشانگر حقیقت محبت خداوند متعال به ذات خود است که از آن به «محبت اصلی» یاد می‌کنند: «محبت اصلی، وقف محب اصیل و محبوب اصلی است؛ و آن حب خدا به ذات خویش است که از آن به «المحبة الأصلية» یاد می‌شود.^۲ بندگان وی، دوستی او را در سر می‌پرورانند و دل مُتَمِّم از محبت وی را مسئلت می‌کنند: «وقلبي بحبك متيمًا» [دعای کمیل]؛ لیکن حبّ مظاهر تام او، یعنی عترت طاهرین علیهم‌السلام، نزدیک‌ترین راه نیل به محبت آن محبوب بالذات است؛ چنان‌که دوستی اهل بیت علیهم‌السلام به دستور همان محبوب محض، تنظیم و تدوین شده است. محبت که

۱. محبت و جذبۀ حبی، هم در سیر نزول و هم در سیر صعود، به صورت حقیقی و تأثیرگذار نقش می‌آفریند. در سیر نزول و مرجعیت آن، محبت الاهی در نظام مبدئی با همان تقریری که بیان شد، به اثبات رسید. چنین گفته شد که حب الاهی یک منبع فیاض علی‌الاطلاق و سرمنشأ یگانه‌ای است که در جذبۀ و حب، به همان محبت اصلی باز می‌گردد. از طرف دیگر، در سیر صعود و مآلیت جذبۀ حبی در نظام غایی نیز حقیقت ثابت‌شده‌ای است که این حلقه نزول را کامل می‌نماید. بیان استاد در این باره چنین است: «کشش حبی در نظام غایی: ظهور خدای سبحان در بعد نظام غایی اشیا با عنوان «هادی» و «قائد» است. این هدایت، نه به این معناست که خداوند هادی، هر موجودی را از پشت سر به سوی هدف سوق می‌دهد، بلکه به این معناست که با کشش و محبت همه را به جلو می‌کشاند. چنان‌که هادی به این معنا هم نیست که خود او، حرکت کند و قافله را به همراه خویش ببرد. بلکه قافله متحرک را با عشق و شوق، به هدف، رهبری می‌کند و این شوق به کمال است که موجودات را به سوی هدف پیش می‌برد و محبوب بدون این‌که خود حرکت کند، حرکت می‌آفریند. یعنی خداوند با محبت، بدون حرکت موجب تحرک موجودات به سوی هدف می‌شود و تنها با کشش حبی، حرکت آن‌ها را تأمین می‌کند به همین جهت، گفته می‌شود جهان با مهر و علاقه اداره می‌شود، نه با قسر و جبر (ر.ک: همو، توحید در قرآن، ص ۱۱۲).

۲. در این باره ر.ک: اصطلاحات الصوفیه، مولانا عبدالرزاق کاشانی، ص ۵۵.

صراط مستقیم بین محب و محبوب است، از روشن‌ترین موارد «أدق من الشعر وأحد من السيف» است؛ زیرا تشخیص حب صادق از کاذب، از موباریک‌تر و پیمودن طریق حب صادق از طی لبه تیز شمشیر، دشوارتر است» (همو، تحریر تمهید القواعد، ج ۱، ص ۱۷).

محبت موحدانه، محبت مشرکانه

اصل نیاز انسان به محبوب، پیروی از او، گرایش به او و در برخی موارد اظهار عبودیت در پیشگاهش، در مباحث کلامی، فلسفی، انسان‌شناختی و روان‌شناختی پذیرفته شده است. نکته مهم این که گاهی انسان در انتخاب مصداق محبوب خود به خطا می‌رود و به جای برگزیدن حقیقت مطلق، بی‌نیاز و قدرتمند، اموری مجازی، موهوم و مشرکانه را برمی‌گزیند؛ و در نتیجه، از پیوند محبتی با محبوب حقیقی بازمانده، به محبت مشرکانه رو می‌کند.

استاد در این زمینه، در تفسیر آیه ۱۶۵ سوره بقره، می‌گوید:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ
وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يُرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ﴾
(بقره / ۱۶۵).

انسان موجودی است نیازمند؛ و چون نه می‌تواند اصل نیاز را نفی کند که بی‌نیاز شود و نه خود می‌تواند مورد نیازهای خویش را برآورد، ناگزیر از محبت به کسی یا چیزی است که نیاز او را رفع کند؛ و بر این اساس که هر پیروی بیرونی، نتیجه گرایش درونی است؛ و هر گرایش درونی در موجود متفکر و مختار، مانند انسان، که هرگز گرایش درونی او طبق طبع یا غریزه محض نیست، بلکه به استناد بینش فطری و الهام فجور و تقوای الهی است، هر چند ممکن است علم به علم حاصل نباشد، حاصل بینش فکری اوست.

در پی این مقدمه، ایشان به اثر محبت یعنی همان اطاعت، اشاره می‌کند: «گاه صرف مشاهده کمالی در شخص، سبب می‌شود تا انسان به او مهر ورزیده، آن‌گاه بر اثر این محبت از او اطاعت کند؛ بنابراین مقصود از اتخاذ انداد از سوی مشرکان نیز اطاعت زائیده از محبت

برخاسته از بینش آن‌هاست. «میزان معرفت هر انسانی (موحد یا مشرک) به محبوب خویش، تابعی است از میزان عقلانیت او. بنابراین «هیچ‌کس بدون محبت، زندگی نمی‌کند؛ با این تفاوت که انسان عاقل بر اساس برهان عقلی و نقلی، تنها رافع نیاز و در نتیجه تنها محبوب خود را خدای سبحان می‌داند؛ اما غیرعاقل که به سبب عدم استفاده و استنتاج از براهین، از ادراک وحدت خدای تعالی و برآورنده حاجت بودن او عاجز است، به بیگانه، یعنی اصنام، احبار، رهبان و مانند آن‌ها سر می‌سپارد.»

با این بیان تفاوت محبت برخاسته از توحید با محبت مبتنی بر شرک، روشن می‌شود: «مشرکان از بت‌ها توقع کار مهم‌ترین عقلا را دارند و آن‌ها را آن‌گونه دوست می‌دارند که خدا را دوست دارند؛ یعنی خداگونه به آن‌ها مهر می‌ورزند و محبتی را که مخصوص خداست، به آن‌ها دارند؛ لیکن محبت آنان به بت‌ها در حد محبت اولیای الهی به خدا نیست، زیرا شدت محبت، به عظمت محبوب از یک سو و به عمق شناخت دوستانه محب از سوی دیگر است؛ و از همین رو، مبانی و مبادی محبت موحدان، محکم؛ و انگیزه‌های محبت مشرکان، سست و موهوم است. مشرکان بت‌ها را از روی خوف و طمع، عبادت می‌کنند، نه بر اساس حریت و محبت عقلی؛ و اگر از روی محبت نیز بپرستند، این حب همچون سایر محبت‌های آنان طمع‌دنیایی و کاذب است، نه عقلی و صادق؛ زیرا به بلوغ عقلی نرسیده‌اند و اندیشه و بینش آنان در حد وهم و خیال است؛ نه در حد عقل» (همو، تسنیم، ج ۸، ص ۲۶۷).

با این بیان، می‌توان به معیار و شاخصه حقیقی برای تمییز محبت موحدانه از محبت مشرکانه، دست یافت. در هر دو مورد، کشش حبی از نوع گرایش و معرفتی برمی‌خیزد که محب به محبوب دارد، اما در محبت موحدانه متعلق حب و نحوه ارتباط و علقه حبی بین محب و محبوب، حقیقی و عینی است؛ و در نتیجه، این نوع محبت شدیدتر است؛ در حالی که متعلق محبت در محبت مشرکانه، اموری اعتباری و موهوم است و علقه حبی بین محب و محبوب نیز سست و گسستنی خواهد بود.

خداوندی که محبوب است خیر محض است

انسان فطرتاً به خیر محض و کمال مطلق گرایش دارد، اما در تعیین مصداق آن، در بسیاری از موارد، خطا می‌کند. «فطرت بشری خواهان خیر است و تمام خیرها از خداوند است؛ چه تمام هستی‌ها نیز از آن ذات اقدس است؛ پس همگان خواهان حقند؛ خواه به ظاهر به حسن و جمال و جاه و مال دل سپرده باشند، خواه نه [ریاض السالکین، ج ۱، ص ۲۶۸-۲۶۹]» (همو، سرچشمه اندیشه، ج ۴، ص ۱۸۴).

پس متعلق حقیقی حب آدمی، همان خیر محض و کمال مطلق است که خداوند تنها مصداق آن است. اگر انسان به معرفتی درست نسبت به آن دست یابد، کمال مطلق را متعلق واقعی محبت خویش برمی‌گزیند و به حب واقعی آن نایل می‌گردد.

عنصر محبت در مبانی انسان‌شناختی نظام اخلاقی

سخن از جایگاه انسان در نظام‌های اخلاقی و شناخت ابعاد پیچیده وجود او، از مباحث بنیادی و بسیار مهم به حساب می‌آید. در این میان، موضوعاتی همچون آفرینش انسان و هدف آن، ماهیت فطرت، قوای درونی و برونی انسان و... از موضوعات انسان‌شناختی بنیادی یک نظام اخلاقی به شمار می‌آید. از این رو، مباحث انسان‌شناسی می‌تواند در معیاربخشی به هر نظام اخلاقی، از جمله نظام اخلاقی محبت‌محور یا همان «اخلاق محبت»، بسیار تأثیرگذار باشد.

جایگاه انسان در نظام اخلاقی محبت‌محور، همانند سایر نظام‌های اخلاقی دینی، به قدری متعالی است که در این نظام اخلاقی، کمال نهایی انسان - یعنی همان قرب و حب الاهی - نه تنها متعالی‌ترین درجه‌ای به شمار آمده که یک مخلوق می‌تواند به آن دست یابد، بلکه «غایت حرکت حُبِّ خداوند نیز همانا پیدایش انسان کاملی است که حبیب اوست و رسالت حبیب خدا ترسیم هندسه محبت است: ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ (آل عمران/ ۳۱) (همو، تحریر تمهید القواعد، ج ۱، ص ۱۷). بر این اساس، در ادامه این

بخش، به پاره‌ای از موضوعات مهم و تأثیرگذار مبنای انسان‌شناختی بحث یعنی نحوه آفرینش انسان و هدف آن، ماهیت فطرت، و قوای درونی و برونی انسان، به اختصار می‌پردازیم.

بینش شهودی و فطری

اولین پرسش در این زمینه، آن است که آیا ما حقیقت انسان و جانمایه فطری او را برخوردار از آگاهی، نورانیت و حیات می‌دانیم یا برخوردار از یک طبیعت و جانمایه تاریک و مرده و بی‌خاصیت؟ به عبارت دیگر، براساس آیات قرآن، آیا فطرت آدمی علقه‌ای الهی دارد و از منشئیت ربوبی سرچشمه گرفته است و جانمایه‌های معرفتی و شناختی را به صورت شهودی و فطری دارا می‌باشد؟ استاد، در این باره، ذیل آیات مبارک سوره انعام می‌فرماید: آنچه در آیه مورد بحث، واقع است ﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أَحِبُّ الْإَفْلِينَ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لئن لم يهدني رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ...﴾ (انعام/ ۷۶-۷۷). عنوان، محبت است، ولی احتیاج مزبور، تعلیل عقلی نیست؛ بلکه تبیین فطرت و احیای آن است و برای روشن نمودن، این حقیقت است که در انسان، فطرت حق‌خواهی و مطلق‌دوستی وجود دارد و محبت کمال نامحدود و علاقه به جمال محض و اشتیاق، بهای صرف در جان او تعبیه شده، جان وی نیز يك واقعیت آگاه است.

بنابراین، انسان، هم بینش شهودی نسبت به کمال محض دارد، هم گرایش و کشش آگاهانه نسبت به آن جمال صرف. این همان فطرت خدابینی و خداخواهی است که در همه انسان‌ها هست؛ زیرا: ﴿فَطَرْنَا النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ (روم/ ۳۰) و با تحول تاریخ و دگرگونی عصرها از بین نمی‌رود؛ چون ﴿لَا تَبْدِيلَ لِمَ خَلَقَ اللَّهُ﴾ (روم/ ۳۰)، و از وضوح و روشنی خاص برخوردار از قداست مخصوص، بهره‌مند است.

بنابراین، بینش شهودی انسان نسبت به خداوند و پرستش آن حضرت، در قرآن کریم، يك محبت فطری و کشش درونی زوال‌ناپذیر به شمار می‌آید و این همان دین فطرت‌پذیر است؛

زیرا دین جز محبت، چیز دیگری نیست و محبت نیز دین است: «هل الدِّينُ إِلَّا الْحَبُّ...
 الدِّينُ هُوَ الْحَبُّ وَالْحَبُّ هُوَ الدِّينُ» (وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۷۱)؛ لذا قرآن کریم ایمان را
 محبوب دل‌ها می‌داند: ﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾ (حجرات/۷)؛
 زیرا هر چه را برخلاف ایمان است، مکروه قلوب می‌شمارد؛ یعنی دل‌ها به سوی ایمان
 گرایش دارد و از آنچه برخلاف ایمان است، گریزان است. آن گرایش و این گریز، يك
 واقعیت نهانی و همگانی است: ﴿وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ
 الرَّاشِدُونَ﴾ (حجرات/۷). انسانی که فطرت خویش را حفظ کرده است، کشش خود را
 مخصوص خداوند سبحان نموده، بلشدّت آن گرایش را پاسداری می‌کند: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا
 أَشَدَّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ (بقره/۱۶۵) و اگر طبیعت آدمی در حدّ نباتی یا حیوانی گرایشی به سوی غیر
 خدا دارد؛ ﴿زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبَّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ﴾
 (آل عمران/۱۴)، وحی آسمانی که برای احیای فطرت نازل شده، محبت این امور را زاینبار معرفی
 می‌کند و تداوم آن را موجب سخط الاهی می‌داند (همو، سرچشمه اندیشه، ج ۴، ص ۱۸۱).

هدف از آفرینش انسان

در یک نظام اخلاقی مبتنی بر محبت و عشق الاهی، پرداختن به هدف خلقت انسان از
 موضوعات زیربنایی است؛ به ویژه زمانی که دریا بیم هدف از خلقت انسان، ارتباطی
 ناگسستنی با محبت و عشق الاهی دارد و در نظام غایی، این جذب و انجذاب است که
 نهایتاً به آفرینش انسان منتهی گشته است و به دنبال آن، سیر تکاملی انسان برای دستیابی به
 آن جذبۀ متعالی، آغاز می‌گردد.

استاد در مقام تبیین این حقیقت و اقامۀ استدلال بر آن در ساختار انسان‌شناختی نظام
 اخلاقی مبتنی بر محبت، چنین می‌نویسد: «تحلیل بحث‌های تفسیر محبت در لسان وحی،
 چنین نتیجه می‌دهد که بین انسان و پروردگاراو یک بینش شهودی و همچنین گرایش عبادی
 برقرار است؛ و این همان فطرت است که گاهی، پژمرده و زمانی، شکوفا خواهد شد. در تأیید

این مطلب می‌توان گفت که قرآن کریم هدف آفرینش انسان را معرفت خداوندی و عبادت حضرتش می‌داند: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (ذاریات/۵۶). چون انسان يك حقیقت خارجی است، علت غایی او نیز باید يك واقعیت خارجی باشد، نه اعتباری؛ بنابراین، مقام عرفان و عبادت و اصل معرفت و پرستش و انقیاد و خضوع الاهی، يك واقعیت عینی خواهد بود. برخی از برنامه‌های عملی او همراه با احکام و عناوین اعتباری است، اما عقیده و اخلاق و انقیاد درونی وی از مراحل واقعیت‌های عینی است و اعمال خارجی او نیز باعث پیدایش ملکات واقعی خواهد شد. چون بین معلول و علت غایی او رابطه برقرار است، باید بین انسانیت و هدف آفرینش او ربط ویژه‌ای محقق باشد؛ و چون انسان، يك واحد واقعی است و غایت او نیز يك حقیقت عینی، ربط بین آن‌ها نمی‌تواند يك عنوان اعتباری و پیوند قراردادی باشد؛ بلکه حتماً باید يك امر تکوینی باشد؛ و چون ربط تکوینی بین معلول و علت او، خواه علت فاعلی و خواه علت غایی، جدا از مربوط نیست، بلکه عین معلول است که ذاتاً ربط به علت دارد، پس پیوند تکوینی معلول با علت غایی او همان وجود ویژه خود معلول است که ذاتاً با هدف نهایی خود مرتبط است؛ و اگر معلول يك وجود مجرد و آگاه باشد، ربط او عین شهود و حضور علمی علت خواهد بود.

بنابراین، انسان که هدف او شناخت خداوند و پرستش اوست، با این هدف، ربط شهودی دارد؛ یعنی با مرحله کامل عرفان و عبادت، ربط حضوری دارد؛ یعنی نحوه هستی او بینای حق و پذیرای حق است و این نحوه خاص هستی او که هم‌سرشت اوست، بلکه خود سرشت اوست، درجه نازل شهود و گرایشی است که به سمت عالی بینش و پرستش، مجذوب است» (همان، ص ۱۸۲).

در نتیجه، هدف خلقت انسان و غایت او - یعنی همان شناخت و پرستش خداوند - امری است متعالی که با یک واقعیت عینی و برخوردار از کمال مطلق، مرتبط است. انسان با مراتب کامل این معرفت و عبودیت، ربط حضوری و شهودی دارد. این علقه شهودی و حضوری، پیوندحی میان انسان و کمال مطلق را برقرار ساخته، به آن انسجام و استحکام می‌بخشد.

قله رفیع جذب و دفع

استاد در ترسیم هندسه عقلی سرشت آدمی درباره بینش و گرایش و همچنین جذب و دفع می‌فرماید: «انسان دارای «بینش» و «گرایش» است؛ با کمک بینش (عقل نظری) می‌فهمد و با استمداد از گرایش (عقل عملی) آموخته‌هایش را عملی و اجرا می‌کند. «محبت»، اراده، نیت، اخلاص و مانند آن و نیز ریا و نظایر آن، از شؤون عقل عملی است. اگر انسان در «جهاد اکبر» که از شؤون عقل عملی است، پیروز شود، نیروی جذب و دفع او تعدیل خواهد شد؛ و از اسارت شهوت و غضب و گرفتاری جذب و دفع سرکش و لگام گسیخته، رهایی خواهد یافت.

پس از این تعدیل، نخست ارادت و کراهت، و محبت و عداوت پیدا می‌شوند؛ و سرانجام، هر دو جناح، تلطیف می‌شوند و «تولی» و «تبری» جلوه می‌کند. بنابراین برای رسیدن به مقام «تولی» و «تبری» باید از جذب و دفعی که در جمادات و گیاهان است و از شهوت و غضبی که در انسان و حیوان است، و از ارادت، کراهت، محبت و عداوتی که در انسان‌های متعارف است، نجات یافت. تولی و تبری، همان قله جذب و دفع است؛ جذب و دفعی است کامل که کمالی فراطبیعی است و از بیرون طبیعت سر بر آورده است.

اگر کسی با عقل عملی بر این امور مسلط شود، علاقه و انزجار و دوستی و دشمنی او بر اساس «تولی» به ذات اقدس خداوندی و «تبری» از غیر او خواهد بود؛ ... پس انسان برای پیمودن این راه به عقل نظری یعنی دانش و بینش محتاج است و دانش بر اساس ﴿ مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ ﴾ (احزاب / ۴) می‌گوید که جذب و دفع، دو دستگاه مستقل نیستند، بلکه این دو قوه در پوشش يك نیروی برتر به نام عقل عملی هستند و عقل عملی را نیز عقل نظری، رهبری فکری می‌کند... (همو، تسنیم، ج ۱۴، ص ۴۹-۵۱).

با این بیان، شاگله فرد سالک به سلوک عرفانی که در مسیر حبی قدم نهاده و راه کمال اخلاقی را می‌پیماید، به وضوح ترسیم می‌شود و دو نیروی جذبی و دفعی او در پیمایش مسیر محبت که در فطرت او تعبیه شده، به روشنی تبیین می‌یابد.

نکته مهم در سخن ایشان، وجود مراتب هم در اصل محبت و عشق، و هم در حقیقت جذبه و سلوک است: «چون درجات محبوبان، همانند مراتب محبان، همسان نیست؛ زیرا نه اقسام سلوک برابر همند تا محبان خدا یکسان باشند و نه انواع جذبه مساوی همند تا محبوبان خدا، همتای هم باشند؛ لذا قرآن که محبت مدار است و سیره محبوبان را همانند شرح حال محبان با حفظ مرتبه هر یک بیان می‌نماید، جریان دیدار انبیای الهی را که هم طعم محبت حق را چشیدند و هم مزه محبوب شدن را به آنان چشانند، با خدای سبحان با تمایزهای بسیار ظریف ذکر می‌نماید که آشنایان به راز و رمز بین محب و محبوب، آن‌ها را می‌دانند» (همو، سرچشمه اندیشه، ج ۱، ص ۲۵۹).

سر رابطه محبت و اخلاص

رابطه محبت و اخلاص، سر نهفته‌ای در فطرت انسان است که از مباحث مهم مربوط به مبانی انسان‌شناختی به شمار می‌آید. ایشان در تبیین این سر، با استناد به حدیث نبوی، می‌فرماید: «عن حذیفه بن الیمان، قال: سألت النبي ﷺ عن الإخلاص ما هو؟ قال: «سألت جبریل ﷺ عن ذلك، قال: سألت رب العزة عن ذلك، فقال: هو سر من سرى استودعته قلب من أحبته من عبادى» [مجمع البیان، ج ۱ - ۲، ص ۴۰۹].

اشاره: آنچه از شهادت و ظهور گذشته، به غیب و بطون برسد، سراسر است. سر، حرم امنی است که بیگانگانی همچون خاطرات نفسانی و شیطانی را به آن راهی نیست. اخلاص، از اسرار الهی است که جز در قلب حبیب خدا نمی‌گنجد. خداوند این سر را ودیعه‌ای در قلب محبوب خود می‌گذارد. ممکن است کسی محب خدا باشد، اما محبوب او نباشد؛ و چون به مقام محبوبیت نرسیده، امین و حافظ آن سر نیست. از این رو، به مرحله اخلاص راه نمی‌یابد. توضیح این‌که، صراط مستقیم، مقاطع و مراحل دارد که باید آن‌ها را یکی پس از دیگری گذراند. کسی که از منطقه و محدوده خوف و طمع می‌گذرد، وارد وادی دامنه‌دار محبت می‌شود. او در این وادی نیز باید مراحل را بپیماید تا از مرحله «محب خدا بودن» که

نیمی از راه است، به مرحله «محبوب خدا بودن» - که فخر و کمال نهایی انسان است - برسد. البته محبوب شدن، درجات بی شماری دارد و هرگز کسی به آن مرحله نهایی که رسول اکرم ﷺ بدان نایل شد، نمی رسد.

سالکانی که خدای سبحان را «خوفاً من النار» یا «شوقاً إلى الجنة» عبادت کرده، در محدوده خوف و طمع، کار و عبادت می کنند و ﴿يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا﴾ (سجده/۱۶)، در وادی محبت، قدم نخواهند گذاشت. دوستان خدا می دانند که خدای سبحان آنهارا از دوزخ می رهند و به بهشت می رساند؛ لیکن آنان خدا را برای این عطای معلوم، عبادت نمی کنند. برای «حبيب الله» شدن باید در پی «حبيب الله»، یعنی رسول اکرم ﷺ حرکت کرد، که ﴿إِنْ كُنْتُمْ تَحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ (آل عمران/۱). انسان آن گاه که محبوب خدا شد، در آسایش است؛ چون چیزی که نفاذ پذیر است، مورد علاقه او نیست؛ و چیزی که مورد علاقه اوست، زوال پذیر نیست. در این حال، آثار لطف خدا (محب) در محبوب (سالک واصل) ظهور می کند.

بر اساس روایت یاد شده، وادی محبت، سرزمین اخلاص است. از این روتا کسی محبوب خدا نشود، از اخلاص تام، سهمی ندارد. همان گونه که محبوب شدن درجاتی دارد، اخلاص نیز دارای درجاتی است. در این وادی دامنه دار نیز سالک برای این که از مرحله «مخلص» بودن به مرتبه «مخلص» بودن برسد، باید مراحل را بپیماید تا جزو ﴿مَنْ عِبَادَنَا الْمَخْلُصِينَ﴾ (یوسف/۲۴) و از کسانی شود که «قد أخلص لله فاستخلصه» [نهج البلاغه، خطبه ۸۷، بند ۷].

مخلصان (به فتح) در امن محض هستند. از این رو وسوسه شیطانی و مانند آن، به حریم آنان راه ندارد؛ و در قیامت که همگان احضار خواهند شد، از احضار در آن روز مصون و منزهانند که فرمود: ﴿فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمَخْلُصِينَ﴾ (صافات/۱۲۷ و ۱۲۸). تذکر: رهایی عقل نظری از قید وهم و بند خیال و رسیدن آن به واقعیت ناب به ویژه درباره خدای سبحان، بدون تهذیب روح، مستبعد است؛ ولی اگر همراه با تزکیه نفس باشد و در ظل قرب فرائض و پرتو قرب نوافل به مقامی برسد که خداوند در

مقام فعل؛ مجاری ادراکی و تحریکی او را تأمین کند، کاملاً مستقرب است» (همو، تسنیم، ج ۷، ۲۶۵-۲۶۸).

عقل تحت الشعاع محبت

جایگاه عقل آدمی در انتظام بخشیدن به بیش‌ها و برداشت‌های انسان چه در عرصه نظر و چه در ساحت عمل، بسیار رفیع و بی‌بدیل است. اما در نظام اخلاقی محبت‌محور، عقل آدمی در برداشت‌ها و بینش‌های عقلانی به جایی می‌رسد که تحت الشعاع علقه محبت و جذبۀ عشق واقع می‌شود. به عبارت دیگر، در مواردی که انسان، طریق محبت و عشق را بی‌ماید و به جذبۀ و انجذاب حقیقی دست یابد، به مرحله مدهوشی رسیده، اموری از او سر می‌زند که از رسوم فرزاندگی و خردمندی متعارف خارج است و عقل عادی، قادر به درک آن نخواهد بود.

استاد در این باره می‌گوید: «یکی از حالات سوم عقل، آن است که نورش مشهود نیست، اما نه برای آن که محسوف واقع شده، بلکه چون در برابر فوق خود قرار گرفته و مدهوش او گردیده است؛ و این همان است که گفته می‌شود: عقل تحت الشعاع محبت صادق واقع شده است. بدین معنا که وقتی انسان، مجذوب محبت ذات اقدس خداوند و حبیب و محبوب او شود، دیگر رسوم فرزاندگی و خردمندی متعارف، از او مشهود نیست؛ و چیزهایی از او سر می‌زند که عقل عادی، قدرت ادراک آن را ندارد؛ نظیر ایشار عاشقانه و نثار عارفانه و تضحیه حبیبانه‌ای که از سالار شهیدان حضرت حسین بن علی علیه السلام واقع شد...» (همان، ج ۴، ص ۵۱۴).

عنصر محبت در مبانی عملی و غایت‌شناختی نظام اخلاقی

هر نظام اخلاقی غایتی دارد. غایت نظام‌های رایج مبتنی بر متون و ایده‌های الهی، به ویژه نظام اخلاقی اسلام، در قالب اخلاق عملی ترسیم می‌گردد. به عبارت دیگر، جنبه‌های نظری نظام‌های اخلاقی زیر عنوان اخلاق نظری (و در برخی عرصه‌ها عرفان نظری)، و جنبه‌های عملی یعنی غایات و اهدافی که سالک در مقام عمل در پی نیل به آن است، به

عنوان اخلاق عملی تبیین و ارائه می‌گردد. یک نظام اخلاقی که هم به حسن فعلی و هم به حسن فاعلی نظر دارد، باید مبانی خود را به صورت شفاف تبیین کند؛ تا از یک سو، سالک اخلاقی را در دستیابی به غایات مورد نظر یاری نماید؛ و از سوی دیگر، برای تمایزبخشی میان خود (در ساحت عمل و نتیجه) و دیگر نظام‌های اخلاقی، توجیه معقولی به دست دهد. همان گونه که در ابتدای این تحقیق و در بخش دوم بدان اشاره رفت، هم در مبانی مبدأشناختی نظام «اخلاق محبت» و هم در مبانی غایت‌شناختی آن، برای محبت الاهی جایگاه ویژه و تأثیرگذاری در نظر گرفته می‌شود.

محبت و اطاعت و تبعیت

بر اساس آیات و روایات، محبت واقعی، در عمل، انسان را به اطاعت و تبعیت از محبوب وامی‌دارد.^۱ اهمیت این رابطه، به حدی است که بنا بر نظر استاد، «دوستی منهای اطاعت، دوستی نیست؛ بلکه تمنی است؛ چون محبت مرحله‌عالی اراده است. چگونه ممکن است محبت باشد و انسان به میل خود عمل کند، نه به رضای محبوب»^۲ (همو، حکمت عبادات، ص ۲۴۸).

۱. قابل ذکر است که رابطه محبت و اطاعت، دو گونه تجلی دارد. از یک سو، محبت واقعی محب را به اطاعت از محبوب می‌کشاند؛ و از سوی دیگر، هرگاه محب به مرحله محبوبیت برسد و در نتیجه این رابطه و جذبۀ حبی، محبوب خداوند سبحان گردد، مطاع نظام آفرینش قرار می‌گیرد. در این زمینه، ایشان می‌گوید: «ممکن نیست انسانی محبوب خدا شود و نظام آفرینش از او اطاعت نکند؛ چون کسی که محبوب خداست، خواسته‌ای جز خواسته خداوند ندارد؛ و چون سراسر عالم، مطیع خواسته حق است، پس سراسر عالم مطیع خواسته محبوب حق خواهد بود. محبوب حق همواره پیروز است. اگر کسی محبوب خدا شد، آثار خدایی در او ظهور می‌کند؛ زیرا خدای سبحان، محبوب خود را رها نمی‌گذارد» (همو، حکمت عبادات، ص ۸۶).

۲ در تبیین این دیدگاه، استاد به کلام مرحوم فیض (تفسیر صافی، ج ۱، ص ۳۰۴، ذیل آیه ۳۱ سوره آل عمران) ارجاع داده و آن را تقریری مناسب برای این مطلب دانسته است و تأکید می‌کنند: «تنها راه



ایشان برای تبیین پیوند میان محبت و اطاعت، در ذیل آیه شریف ۳۱ سوره آل عمران و با استناد به آیات و روایات مربوط، می‌فرماید:

اول: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (آل عمران/ ۳۱) در این آیه کریمه، خداوند از بندگان محبت و طاعت را می‌خواهد و محبت و مغفرت خود را اجر آن دو می‌شناساند؛ و این پیمان متقابل، مصداقی از بنده‌نوازی خدای سبحان است. انسان برای پیمودن راه محبت، راهنما می‌خواهد. از این رو پیامبر اکرم ﷺ رسالت دارد به مردم بگوید که اگر دوستدار خدا باشید، از من پیروی کنید تا محبوب او شوید. خدا دوستی، کمالی است که خدای بنده‌نواز آن را به آدمی عطا می‌کند و چون ثمره این عطیه، محبوبیت عبد نزد خداست، خدا دوستی انسان بین دو بنده‌نوازی خدا قرار دارد، چنان‌که توبه انسان میان دو توبه خداست.

دوم: «محبت» رابط مشترک حضرت خداوند تعالی و بندگان اوست؛ یعنی برخلاف پندار برخی، هم عبد می‌تواند مُحب باشد و خداوند محبوب او، و هم خدای متعالی مُحب است و عبد محبوب وی. طاعت، مختص عبد است و مغفرت، ویژه ربّ.

سوم: محب خدا بر اثر پیروی از پیامبر ﷺ محبوب خدا می‌شود و به مقامی می‌رسد که هر آنچه دارد، در راه خدا نثار می‌کند. دوستدار خداوند باید میان خوف و رجا به سربرد و با عمل صالح خود، دوستی را آبیاری و از آن محافظت کند، تا محبت الاهی رخت برنبنند. خداوند به بندگان فرمان می‌دهد که وقتی با پیمودن راه، محب حق شدید، به این مرحله،



تحصیل محبت خدا چنانکه یاد شد، پیروی حیب خداست و دعوی دوستی بدون شهادت اطاعت از محبوب خدا، مسموع نخواهد بود؛ ... اگر مفسری طریق محبت را پیمود و در پرتو پیوند با حیب خداوند، جامع قرآن شد؛ آن‌گاه به نوبه خود از باطن نبوت که همان ولایت است، سهمی برده و قرآن در جان او جایگزین شده است» (همو، سرچشمه اندیشه، ج ۱، ص ۲۶۳).

بسندہ نکنید و بر طی صراط مستقیم همّت گمارید، تا خداوند نیز دوستدار شما گردد و محبوب او شوید.

چهارم: پیروی از حبیب خدا انسان را نخست حبیب خدا (حبیب به معنای مُحبّب) و سرانجام، حبیب به معنای محبوب می کند. وجود مبارک رسول خدا ﷺ از آن جهت که حبیب الله است، رسالتش ابلاغ پیام محبت است و چون سیره علمی و عملی آن حضرت اسوه علمی و عملی سالکان است، به امت خود محبت را درس می دهد.

پنجم: محبت، واسطه‌ای است میان معرفت و اطاعت: محبت از سویی معلول معرفت است و از طرفی، علت طاعت؛ زیرا محبت، بی معرفت به دست نمی آید؛ چنان که اطاعت بدون محبت. بر همین اساس، محبت محور تعلیم قرار گرفته و وجود مبارک رسول خدا ﷺ که حبیب خداست، معلّم و راهنمای مردم شده است.

ششم: محب هرگز درباره محبوب خود عصیان نمی ورزد و وقتی پیروی حبیب خدا در همه جوانب صورت گیرد، محب خدا بودن نیز در همه جوانب محقق می شود. فرمان برداری کامل، محبت کامل می زاید و اطاعت ناقص، محبت ناقص؛ و تنها راه تکمیل محبت، همان پیروی است.

هفتم: آنان که بندگی شان بر بنیان «محبت» استوار است، اولاً بر فرض عدم وعده به بهشت و وعید به دوزخ هم از خدا اطاعت می کنند، چنان که حضرت امیر مؤمنان علیه السلام فرمود که اگر هم خداوند به گنهکاران وعده عذاب نمی داد، واجب بود برای قدردانی از نعمت هایش نافرمانی نشود: «لو لم يتوعد الله على معصيته لكان يجب ألا يعصى شكراً لنعمة» [نهج البلاغه، حکمت ۲۹۰]؛ و این ضرورت، حکم عقل است نه شرع؛ زیرا اگر حکم شرع بود، ترك آن، جهنم و عذاب را در پی داشت. ثانیاً از آن جا که حب و بغض محبان راستین، «فی الله» و «لله» است، علاقه مندی آنان به کسی، سبب افراط و احسان بیش از حد؛ و نیز بغض و دشمنی آنان به کسی، مایه تفریط و معصیت نخواهد شد. حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در وصف اهل تقوا می فرماید: «لا یحیف علی من یبغض ولا یأثم فیمن یحب» [همان، خطبه ۱۹۳،

بند ۲۳]. ثالثاً توقع ندارند؛ نه درازای کار انجام نداده، توقع ستایش دارند که فرمود
 ﴿لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يَحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ
 مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (آل عمران / ۱۸۸) و نه در برابر کار انجام داده، انتظار قدرانی
 دارند چنان که فرمود: ﴿إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لِرُؤُوفِهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاؤًا وَلَا شُكْرًا﴾. (سنان / ۹)
 (جوادی آملی، تسنیم، ج ۱۴، ص ۳۵-۵۴).

هشتم: عبد سالک باید محبوب خدا شود، تا بتواند بهره ببرد. بسیاری از سالکان هستند
 که محب خدا هستند، اما محبوب خدا نیستند، قرآن فرمود: (إِنْ كُنْتُمْ تَحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي
 يُحِبِّبْكُمْ اللَّهُ) (آل عمران / ۳۱) به دنبال حبیب خدا رفتن، انسان را حبیب خدا می‌کند و وصول
 به این مرتبه، طلیعه مقام ولایت است (همو، ولایت در قرآن، ص ۸۷).

در مجموع می‌توان گفت که هر گونه قدم نهادن در مسیر محبت خدا باید از طریق
 اطاعت از محبوب حقیقی و پیروی از حبیب و محبوب او، صورت پذیرد. جان سخن این که
 مقصد و مقصود هر سالک عارف و پوینده راه کمالات اخلاقی، آن است که به مقام محبت
 عروج نماید و مُحب شود؛ و آن گاه به مرتبه محبوبیت حضرت حق تعالی راه یابد و محبوب
 گردد. البته محبتی مقبول است که به اطاعت حضرت حق منتهی شود؛ و محبوییتی مورد
 نظر است که از عبودیت محبوب حقیقی برخاسته باشد.

محبت، زمینه جد و جهد در عبادت

انسان تا زمانی که عاشق محبوب مطلق نگشته است، از پرکشیدن به مقام تشریف
 بازمانده، نهایتاً در محدوده تکلیف، به انجام وظایف خواسته شده می‌پردازد. اما هرگاه به
 محضر محبت، شرفیاب شود، از محدوده تکلیف بالاتر رفته، به مقام تشریف نایل می‌گردد.
 این زمانی است که واله و شیدای محبوب مطلق شده، در اراده حق، محو گردد.

در پیشگاه آنان که از بینشی الاهی برخوردارند و از مراتب والایی از عقل الاهی بهره‌مندند
 و از لذت‌های حسّی در گذشته و در ورای شیرینی‌های ظاهر، به آن حلاوت ملکوتی و محبت

الاهی دست یافته باشند، فرامین الاهی را نمی‌توان تکلیف نامید؛ بلکه باید از آن به «تشریف» یاد کرد و لحظه ورود به این شرافت را جشن گرفت.^۱

استاد در تبیین مقام تکلیف و تشریف می‌فرماید: «انسانی که به ذوق تآله دست نیافته، در نهلیت، به حد تکلیف می‌رسد و از پرکشیدن تا مدار تشریف باز می‌ماند؛ و در نتیجه، نه محو اراده حق می‌شود و نه واله محبوب مطلق. آنان که لذت عشق ورزی و شیرینی نجوای الاهی را چشیده‌اند، فراتر از تکلیف، سخن از مشرف بودن خود به پیشگاه خدا دارند؛ و بدین جهت، نه تنها برای عمل به وظیفه و رفع تکلیف به درگاه خدا می‌شتابند، بلکه فرح و نشاط آنان نیز در این روی‌آوری و شتافتن به سوی اوست؛ از این رو که اوج قلّه معرفت و تآله و برترین جلوه خدا، یعنی وجود مقدّس خاتم‌الأنبیاء ﷺ هر زمان دچار خستگی می‌شد، به نماز رو می‌نمود و با راز و نیاز به درگاه معبود، چشم خویش را روشن می‌یافت: «جعلت قرّة عینی فی الصلوة» [بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۹۳] و گاه بی‌تابانه مؤذّن را خطاب می‌کرد و می‌فرمود: راحت‌مان کن و اذان بگو: «أرخنا یا بلال» [همان]. چنین است که در پرتو حیات متألّهانه، همواره لذّت حضور، بی‌رنج هجران، حاصل است؛ زیرا کسانی که به این حیات الاهی بار یافته‌اند، دائماً در ذکر و نمازند: ﴿إِلَّا الْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ﴾ (معارج/ ۲۲-۲۳)؛ و هیچ دادوستدی آنان را از یاد خدا باز نمی‌دارد و از وظایف خود غافل نمی‌سازد: ﴿رَجَالٌ لَا تُلْمِهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ﴾ (نور/ ۳۷)؛ و این است چشیدن لذت حضور، بدون کشیدن درد هجران که جز در مورد بهشتیان، نمونه دیگری ندارد و در دنیا نیز تنها برای اولیای ویژه حق، ظهور می‌کند و لذت تآله را به کام آنان می‌چشانند... (همو، حیات حقیقی انسان در قرآن، ص ۲۷-۲۸). محبت، این چنین در تمامی ابعاد و ارکان نظام اخلاقی محبت محور تجلی یافته است و مبانی معرفتی، شهودی و عملی آن را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

۱. برای مطالعه دیدگاه تفصیلی استاد ر. ک: حیات حقیقی انسان در قرآن، ص ۲۰۷-۲۰۸.

خلاصه و نتیجه

مبانی و شاخصه‌های نظام اخلاقی محبت محور در مقایسه با سایر نظام‌های اخلاقی، عبارتند از: اصول و مبانی معرفتی نظام اخلاقی محبت محور، برخاسته از محبت است و در هر دو بعد محتوایی و روشی از معیارهای محبتی پیروی می‌نماید.

انسان تا به چیزی معرفت نیابد، محبت پیدا نمی‌کند. ارزش انسان به مقدار محبت اوست و هرکسی با محبوبش محشور می‌شود.

انسان هم بیش شهودی به کمال محض و هم گرایشی آگاهانه به جمال صرف دارد. این همان فطرت خدایینی و خداخواهی است که در همه انسانها وجود دارد.

هر یک از دو عنصر محبت و معرفت، تأثیر متقابل بر یکدیگر داشته، ثمره این تأثیر و تأثر در احکام و مسائل اخلاقی مترتب بر این دو، ظاهر می‌گردد. مثلاً، محبت برخاسته از معرفت، می‌تواند زمینه‌ساز اموری - و یا تأثیرگذار بر آن‌ها - باشد که در حیطه عمل تجلی می‌یابند نظیر اطاعت و تبعیت از محبوب.

زمانی که محبت میان معرفت و اطاعت، قرار گرفت، علت عبادت خاصی می‌شود که محصول محبت است؛ و نیز علامت معرفت مخصوصی خواهد بود که به عنوان عامل پیدایش محبت، سهم بسزائی دارد. آن محبتی که زمینه عبادت خاص است و آن معرفتی که عامل پیدایش محبت می‌شود، معرفت خدا با همه اسامی جمال و جلال او است.

دووجهی بودن و دوبعدی بودن مبنای توحیدی، یعنی توحید در محبت و محبت به توحید (توحید محبتی و محبت توحیدی)، در مبانی مبدأشناختی این نظام اخلاقی، بسیار برجسته است.

کمال واقعی و مقصد نهایی این نوع نظام اخلاقی، خود، شاکله محبتی دارد. یعنی یک سالک حقیقی و متخلق واقعی به اخلاق محبت، همواره به سوی آن قله رفیع محبتی رهسپار است تا هم به حب الهی دست یابد و هم محبوب حقیقی خدای متعال گردد. او نیل به

همین شیدایی را کمال واقعی و مقصود نهایی در سیر تکامل اخلاقی و سلوک عرفانی خویش می‌داند.

راه تکامل انسان، همانا شنیدن و فهمیدن کلام کمال محض است و تنها راه آن نیز طریق محبت حق است و تنها طریق آن نیز توحید در محبت است.

هدف از آفرینش انسان، شناخت خداوند و پرستش اوست و او با این هدف، ربط شهودی دارد؛ یعنی نحوه هستی او بینای حق و پذیرای حق است. این نحوه خاص هستی او که هم سرشت اوست، بلکه خود سرشت اوست، درجه نازلی از شهود و گرایش است که به سمت عالی بینش و پرستش، مجذوب می‌شود.

در این نظام اخلاقی، مهم‌ترین و اصیل‌ترین روش برای نیل به آن هدف اخلاقی (همان والاهی و شیدایی) کسب معرفت شهودی است که خود مبتنی بر محبت و برخاسته از آن است؛ و اصول و روش آن، بر محبت رحمانی اتکا دارد و از سرچشمه زلال و جوشان محبت الاهی بر گرفته شده است.

وادی محبت، سرزمین اخلاص است. از این روتا کسی محبوب خدا نشود، از اخلاص تام سهمی ندارد. همان‌گونه که محبوب شدن درجاتی دارد، اخلاص هم دارای درجات است. برای این که سالک در این وادی دامنه‌دار، از مرحله «مخلص» بودن به مرتبه «مخلص» بودن برسد، باید مراحل را بپیماید.

مقصد و مقصود هر سالک مسیر عرفان و پوینده راه کمالات اخلاقی، آن است که به مقام محبت عروج نموده، مُحب شود؛ و آن‌گاه به مرتبه محبوبیت حضرت حق تعالی بار یابد و محبوب گردد. البته محبتی در نظر است که به اطاعت منتهی شود؛ و محبوبیتی در نظر است که از عبودیت برخیزد.

منتهای سیر و سلوک عارفانه و جذبه و انجذاب عاشقانه، دست یازیدن به رؤیت محبوب و واله شدن در سرای معشوق است. در این والاهی و سرمستی، عقل عادی و ابتدایی راهی نخواهد داشت. میوه پُرانجذاب این مقام همان ایثار عاشقانه و نثار عارفانه و

تضحیه حبیبانه‌ای است که کامل‌ترین و متعالی‌ترین غایت تکامل اخلاقی و سیروسلوک عرفانی است؛ که در انسان‌های کامل و اولیای الاهی به ظهور رسیده است. انسان شیفته و مُحب، فراتراز فهمیدن و شنیدن، در پی چشیدن و نوشیدن است؛ به دنبال چشیدن لذت عشق‌ورزی و شیرینی نجوای الاهی. انسان واله، فراتراز تکلیف، از مشرف بودن خود به پیشگاه خدا سخن می‌گوید و نه تنها برای عمل به وظیفه و رفع تکلیف به درگاه خدا می‌شتابد، که فرح و نشاط او نیز در شتافتن به سوی محبوب است. با تأمل و دقت در این شاکله‌ها و شاخصه‌ها، ویژگی‌های مبنایی «اخلاق محبت» تبیین می‌شود و وجه و یا وجوه متمایز آن با دیگر نظام‌های اخلاقی به دست می‌آید.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. صحیفه سجادیه.
۴. ابن سینا، شیخ الرئیس ابوعلی، الاشارات و التنبيهات.
۵. جوادی آملی، (آیت الله) عبدالله، ادب فنای مقربان، لوح فشرده کتابخانه دیجیتال اسراء.
۶. _____، تسنیم (تفسیر قرآن)، لوح فشرده کتابخانه دیجیتال اسراء.
۷. _____، توحید در قرآن، لوح فشرده کتابخانه دیجیتال اسراء.
۸. _____، حکمت عبادات، لوح فشرده کتابخانه دیجیتال اسراء.
۹. _____، حکمت نظری و عملی در نهج البلاغه، لوح فشرده کتابخانه دیجیتال اسراء.
۱۰. _____، حیات حقیقی انسان، لوح فشرده کتابخانه دیجیتال اسراء.
۱۱. _____، سرچشمه اندیشه، لوح فشرده کتابخانه دیجیتال اسراء.
۱۲. _____، مبادی اخلاق در قرآن، لوح فشرده کتابخانه دیجیتال اسراء.
۱۳. _____، مراحل اخلاق در قرآن، لوح فشرده کتابخانه دیجیتال اسراء.
۱۴. _____، ولایت در قرآن، لوح فشرده کتابخانه دیجیتال اسراء.
۱۵. حجازی، سیدمحمد رضا (۱۳۸۸)، جایگاه محبت خدا در نظام اخلاق اسلامی و مسیحی (انگلیسی)، آمریکا، نشر اسراء.
۱۶. شیرازی، صدرالمتألهین، الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة.
۱۷. _____، مفاتیح الغیب.
۱۸. طباطبایی، علامه سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن.
۱۹. طوسی، خواجه نصیرالدین، شرح الاشارات و التنبيهات.